

راهبرد امنیت ملی چین: تداوم و تغییر امنیتی سازی و امنیتی زدایی

محمد رضا سعیدآبادی*

فاطمه محروق**

چکیده

موضوع تحول در راهبرد امنیت ملی چین و اینکه رشد آن چگونه در آیین امنیتی این کشور در بازتعریف تهدیدها امنیت ملی تبلور یافته است، در دهه‌های اخیر بحث‌های بسیاری را میان سیاست‌گذاران و جامعه محققان برانگیخته است. بررسی و ارزیابی تحول راهبرد امنیت ملی چین در چهارچوب آیین امنیتی «امنیت فراگیر» طی چهار نسل رهبری آن کشور، هدف این مقاله است. پرسشی که جست‌وجوی پاسخ آن در کانون توجه این مقاله قرار دارد، این است که چگونه راهبرد امنیت ملی چین در چهار نسل رهبری چین تعریف و بازتعریف شده است؟ در پاسخ به این پرسش، از روش تبیینی تحلیلی و چهارچوب نظری «امنیت فراگیر» باری بوزان و

* استادیار دانشگاه تهران

** دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران، (fmahrough@yahoo.com).

تاریخ پذیرش: 1392/6/14

تاریخ دریافت: 1392/1/17

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره نهم، پاییز 1392، صص 147-111.

ویور در مکتب کپنهاگ استفاده می‌شود تا قدرت تبیین و پیش‌بینی اصول و گزاره‌های مکتب مزبور با واقعیت بیرونی تحول راهبرد امنیت ملی چین سنجیده شود. فرضیه اصلی این است که امنیتی‌سازی و امنیتی‌زدایی موردنظر ویور و مؤلفه‌های امنیت فراگیر، در بسیاری مواقع توان ارزیابی تحولات امنیتی چین را ندارد.

واژه‌های کلیدی: امنیتی‌سازی، امنیتی‌زدایی، امنیت فراگیر، راهبردهای امنیت ملی چین



مقدمه

جمهوری خلق چین، مهم‌ترین قدرت در حال ظهور و با قدرت تأثیرگذاری و برد وسیع در نظام بین‌المللی است که همواره تلاش کرده است راهبرد کلان امنیت ملی خود را متأثر از تجارب تاریخی، منافع سیاسی و محیط ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک خود تدوین کند و از تکرار «سال‌های حقارت»¹ برای چین رو به پیشرفت بپرهیزد و جایگاه خود را در شأن قدرتی بزرگ ارتقا بخشد. با توجه به اینکه خواسته‌ها و نیازهای جامعه، از رهگذر منشور ذهنی و تجارب نخبگان به تصمیمات تأثیرگذار و تأثیرپذیر تبدیل می‌شوند، سیر راهبردهای امنیت ملی چین به این نکته رهنمون می‌شود که دستگاه رهبری چین، چگونه به جامعه و تهدیدها امنیت ملی خویش و محیط بیرونی و تهدیدها ناشی از آن توجه کرده است. این راهبردها نشان می‌دهند که با گذشت زمان، رهبری چین و نخبگان بانفوذ² آن موفق شده‌اند، نگاهی جامع به مفهوم امنیت ملی داشته باشند که نه تنها حاکمیت و تمامیت ارضی، بلکه توسعه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و حفظ موقعیت بین‌المللی را نیز شامل شود. بر این اساس، پرسش مقاله حاضر این است که راهبردهای امنیت ملی چین طی چهار دوره رهبری، چگونه تعریف و بازتعریف شده است؟

پاسخ پرسش فوق در چهارچوب نظریه‌های مربوطه روابط بین‌الملل متفاوت خواهد بود. میان رویکردهای مادی و سنتی، تأثیر ماهیت و دامنه شمول و موفقیت تبیینی علوم طبیعی در حوزه تفکر سیاسی بین‌المللی، چنان شدت داشته است که با همه بازنگری‌های معرفت‌شناختی در علم‌الاجتماع، هنوز هم رگه‌های آن تأثیرها به

1. Years of humility
2. Influential elites

صورت اهتمام نظریه‌پردازان برای ماهیتی عینی بخشیدن به نگرش خود، سبب قوام‌گرفتن جوهره‌ای مادی در این نظریه‌ها شده است؛ تا جایی که مطالعات امنیتی، به‌خصوص امنیت ملی از این تأثیر مصون و بی‌بهره نمانده است. در کنار رهیافت‌های سنتی، رهیافت‌هایی رقیب و بعضاً غیرمادی در سطح آکادمیک و جهان سیاست سر برآوردند و رویکردهای سنتی مطالعات امنیتی را به نقد و چالش کشیدند. از رهیافت‌های رقیب مفید و کارآمد، «امنیت فراگیر»¹ باری بوزان و ویور در مکتب کپنهاگ² است. این مکتب حوزه تعریف سنتی امنیت را فراتر از تهدیدها نظامی بسط داده و آن را از جنبه‌های گوناگون مطالعه‌شده برمی‌شمرد. از دستاوردهای نظری مهم مکتب مزبور، امنیتی‌سازی و امنیتی‌زدایی³ است. با توجه به جایگاه نظری و اهمیت این نظریه و ادعاهای نظریه‌پردازان آن در تحلیل نوین پویس‌های امنیتی در ساختار نوین بین‌الملل، اصول و گزاره‌های مکتب مزبور با محوریت قراردادن امنیتی‌سازی و امنیتی‌زدایی در بررسی تحول راهبردهای امنیت ملی چین سنجیده می‌شود تا این ادراک حاصل شود که این مکتب، تا چه اندازه قابلیت بررسی تحول در راهبردهای امنیت ملی چین در دوره‌های مختلف را دارد.

بر این اساس، نخست در چهارچوب بحث نظری به مفاهیم مکتب کپنهاگ از جمله امنیتی‌سازی، امنیتی‌زدایی و ریشه‌های آن پرداخته می‌شود. سپس، کنش‌های کلامی و سیاست‌های رهبران چین طی چهار دوره مائو، دنگ، جیانگ زمین و هوجین تائو و ارزیابی چگونگی ارتباط آنها با مفاهیم مکتب کپنهاگ در چهارچوب رویکرد نظری سنجیده می‌شود.

1. چهارچوب نظری

1-1. امنیت از نگاه مکتب کپنهاگ

«موضوع امنیت» و موضوعات مرتبط با آن، موجب شکل‌گیری مباحثی پیچیده شده است. این امر، با وجود تلاش فراوان، حداقل در حوزه آکادمیک و ذهنی هنوز انباشته از ابهام و پرسش‌های بی‌پایان است. در خصوص فهم غالب از امنیت در

1. Comprehensive Security

2. The Copenhagen School

3. Securitized and desecuritizing

ادبیات روابط بین‌الملل، عناصر و نشانه‌های نظامی و راهبردی، آن هم در حوزه سرزمینی توجه ویژه به آن شده است که به طور اساسی، تداوم منطق واقع‌گرایی و نگرش آن است. از سوی دیگر، شاهد انتقادات فراوان به نگاه سنتی به امنیت هستیم. به باور منتقدان، تعریف مفهوم امنیت ملی بر مبنای پشتیبانی فیزیکی از دولت ملت در برابر تهدیدها نظامی خارجی، تعریفی نه تنها تنگ‌نظرانه، بلکه گمراه‌کننده است. تهدیدها پیش روی دولت‌ها گوناگون و پیچیده هستند و همین ویژگی در ابعاد و مفهوم امنیت ملی بازتاب می‌یابد. از رهیافت‌های مهم که از این دریچه به تحلیل و نقادی مطالعات امنیتی به‌ویژه امنیت ملی پرداخته، مکتب کپنهاگ است. از نظریه‌پردازان اصلی این مکتب می‌توان از بری بوزان، اول ویور و دوویلند نام برد. اعضای این مکتب با توجه به تحولات گسترده در حوزه امنیت، به‌ویژه پس از جنگ سرد، بر آن بودند که باید مطالعات امنیتی دستور کار خود را گسترش دهد؛ به گونه‌ای که تهدیدهای غیرنظامی علیه کشورها را دربر گرفته و از این مرحله نیز فراتر رود و امنیت تمامی بازیگران را در طیفی گسترده از تهدیدها نظامی و غیرنظامی در خود جای دهد (سلمانی، 1386: 143).

مکتب مزبور که از برجسته‌ترین طرف‌داران راه میانه است، از منظر هستی‌شناسانه، دیدگاهی بینابینی به واقعیت؛ توجه به سطوح گوناگون فردی، اجتماعی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی؛ تأکید بر نقش کنشگری دولت در عین توجه به سایر بازیگران و تعامل و قوام‌بخشی متقابل ساختار و کارگزار دارد (بوزان، 1378: 52 تا 37). از منظر معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه نیز، در عین اتخاذ موضع بینابین، یادآور می‌شود که به جای تجدیدنظر اساسی در موضوع‌های مورد مطالعه، باید آمیزه‌ای از موضوع‌های قدیمی و جدید را بررسی کرد (بوزان و همکاران، 5 تا 8). نگاه مکتب کپنهاگ، تفسیرگرا و تاریخی است و بر جنبه منحصربه‌فرد و یگانه پدیده‌های اجتماعی تأکید دارد. توجه به ابعاد هنجاری و هویتی در کنار ابعاد توصیفی و تحلیلی عینی‌گرا، علاقه‌مندی به گفت‌وگو و ترکیب زبان و جامعه را می‌توان معرف رهیافت شناخت‌شناسی مکتب کپنهاگ دانست (ابراهیمی، 1386: 444).

با در نظر گرفتن مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی، اعضای

مکتب مزبور با تقسیم امنیت به دو دسته مضیق و فراگیر به نقد مفهوم امنیت مضیق پرداختند. آنها با اتخاذ نگرشی بین‌الذهانی به مفهوم امنیت، تلاش کردند مفهوم وسیع‌تر مسائل امنیتی را از دایره تنگ نظامی خارج کنند و آن را در زمینه‌های گوناگون ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی و در لایه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و زیست‌محیطی تحلیل و ارزیابی کنند. در نگاه تحلیلگران این مکتب، امنیت به جای آنکه ارزشی عینی باشد تا بتوان به آن دست یافت؛ گفتمانی برساخته حول تهدیدها وجودی و اهداف مرجع است (Buzan & بوزان و ویور، 1998). هر نوع امنیت و اهداف مرجع، به وسیله بازیگران امنیتی‌ساز هدایت می‌شود؛ بازیگرانی که موضوعات را امنیتی می‌سازند، با این ادعا که از لحاظ وجودی، چیزی در معرض تهدید است. می‌توان انتظار داشت که آنان «رهبران سیاسی، بوروکرات‌ها، حکومت‌ها، لابی‌ها و گروه‌های فشار باشند». اهداف مرجع، اهدافی هستند که از نظر وجودی تهدیدکننده به نظر می‌رسند و ادعایی برحق (مشروع) برای بقا دارند (بوزان، 1997: 13). البته، اهداف مرجع و نوع تهدیدها وجودی که بازیگران با آن روبه‌رو می‌شوند، در بخش‌های گوناگون امنیتی متفاوت هستند. از اینجا وارد شق دیگر مکتب کپنهاگ می‌شویم که به امنیتی‌سازی و امنیتی‌زدایی تعبیر می‌شود. ویور در مقاله‌ای در سال 2004 به بحث درباره ریشه‌های تاریخی نظریه‌اش می‌پردازد که از جان آستین، دریدا، کارل اشمیت و کنت والتز به ارث برده است (ویور، 2004). به منظور فهم بهتر تئوری امنیتی‌سازی مکتب کپنهاگ، بررسی آرای چهار متفکر مزبور درباره نظریه امنیتی‌سازی ضروری است. به منظور جلوگیری از انسداد، تنها به مباحث آنان درباره نظریه مزبور فارغ از ارتباط آنها با امنیتی‌سازی صحبت می‌شود.

جان آستین پدر نظریه کنش‌کلامی است و معتقد است امنیت در نظریه امنیتی‌سازی، کنش‌کلامی فهمیده می‌شود؛ بنابراین، پیوندی طبیعی بین اثر آستین و امنیتی‌سازی وجود دارد. وی بین سه نوع کنش‌کلامی تمایز قائل می‌شود: کنش بیانی،¹ کنش غیربیانی² و کنش پیشابیانی¹ در میان این سه کنش، اساسی‌ترین آنها

1. The Locutionary act
2. Illocutionary act

کنش کلامی بیانی است که به موجب آن به سخنی خاص معنی داده می‌شود. مثال «او (he) به من گفت تا به او (her) شلیک کنم»؛ به این معنی که با «شلیک»، شلیک و با ارجاع به او، او (اوستین، 1962: 101). کنش غیربیانی از این فراتر می‌رود و سخنی معنادار را همراه با نیروی اجرایی شکل می‌دهد. به عنوان مثال، «او مرا وادار کرد به او (her) شلیک کنم». سومی، کنش پیشابیانی، سخنی معنادار به همراه نیرویی مشخص است که اثری نامتعارف ایجاد می‌کند. شاید ساده‌ترین راه برای شرح تمایز این سه نوع کنش کلامی این باشد که: «ما می‌توانیم {...}. کنش کلامی «او گفت...» را از کنش غیرکلامی «او استدلال کرد...» را از کنش پیشابیانی «او مرا متقاعد کرد که...» تمیز دهیم (آستین، 1962: 102). نظریه امنیتی‌سازی، تنها از کنش غیربیانی استفاده می‌کند.

دریدا در مقاله‌ای در 1982 به نام «امضای متن واقعه»، اثر آستین درباره کنش کلامی را به تفصیل بررسی و آن را ارزیابی می‌کند. وی می‌نویسد: نظریه کنش کلامی آستین برغم بدیع بودن، جنبه‌ای مهم را نادیده می‌گیرد و آن ثابت فرض کردن متن است. به نظر دریدا، چنین متن ثابت و حضور بودن غیرممکن است؛ زیرا هر سخن و متنی، تابع پراکندگی معنایی² است؛ یعنی فرایندی که در آن متن اصلی تغییر می‌کند (دریدا، 1982: 322). متن نمی‌تواند ثابت باشد، بلکه همیشه در معرض تغییر است. این به آن معنا نیست که موفقیت یا شکست کنش کلامی بر مبنای تجربه قضاوت نشود؛ زیرا در متن سیال، تجربه بی‌معناست. به عقیده ویور، اهمیت دریدا برای نظریه امنیتی‌سازی در متافیزیک است؛ زیرا فرض بنیادی نظریه امنیتی‌سازی که امنیت آن چیزی است که هست، برآمده از این ایده دریدا است که متون بیشتر از آنچه می‌گویند، انجام می‌دهند (Waever, 1997: 163; 1989: 64).

وی با این تأکید دریدا موافق است که اثبات تمایلات کنشگر از طریق تحلیل متن غیرممکن است. تحلیل گفتمانی بر اساس متون عمومی عمل می‌کند و تلاش نمی‌کند تا به تفکرات یا انگیزه‌های پنهان کنشگران برسد. آنچه مورد علاقه ماست، آن چیزی نیست که تصمیم‌گیرندگان به‌واقع به آن باور دارند و نه آن چیزی که

1. Prelocutionary act
2. diffusion of Meaning

عقاید مشترک میان عموم است، بلکه کدهایی مورد استفاده در ارتباط کنشگران با یکدیگر است (Waever, 2001: 26-27).

ارتباط کارل اشمیت با امنیتی‌سازی مکتب کپنهاگ اینجا مشخص می‌شود که تمرکز ویور بر شناسایی «تهدید وجودی» به عنوان ضرورتی برای امنیتی‌سازی، بازتاب‌دهنده تقسیم‌بندی دوست‌دشمن کارل اشمیت است که مفهوم امرسیاسی اشمیت را می‌سازد (Williams, 2003: 516). به عبارت دیگر، همان‌طور که ماهیت «امر سیاسی» از طریق تقسیم‌بندی بین دوست و دشمن تعیین می‌شود، ماهیت امنیت نیز با تقسیم‌بندی بین قاعده دموکراتیک عادی تابع سیاست و سیاست‌های فوق‌العاده و رای قوانین و مقررات تعیین می‌شود. افزون بر این، پیوند دوم بین امنیتی‌سازی و اندیشه اشمیت را در چیزی است که «نظریه تصمیم‌گیرنده حاکمیت»¹ نامیده می‌شود (Williams, 2003: 51). به بیان ویلیامز، برای اشمیت امرسیاسی همانند تمایز دوست‌دشمن در شرایط اضطراری تشدید می‌شود؛ آن هنگام که قدرت‌های حاکم تصمیم‌گیرنده «فردی را که حاکم است» فراتر از قوانین و مقررات سیستم قانونی قرار می‌دهند. به گفته ویلیامز، در قلمرو اضطرار است که جوهر حاکمیت به صورت تصمیم به روشنی برجسته می‌شود (Williams, 2003: 517).

به نظر می‌رسد روش چگونگی تعریف والتس از نظریه، بر امنیت‌سازی ویور اثر گذاشته است. به عبارت دیگر، ویور این نظر والتس را دنبال می‌کند که نظریه شامل هر چیزی نمی‌شود و اینکه نظریه مرزهایی دارد. افزون بر این، می‌توان گفت قرائت والتس از امنیت، دو بازتاب بر امنیتی‌سازی داشته است: نخست، در ارتباط بین بقا و امنیت که به موجب آن در نظر والتس، بقای بستری برای کنش در جهانی است که در آن برای امنیت دولت‌ها تضمینی وجود ندارد (Waltz, 1969: 92). در نظر ویور نیز امنیت به معنای بق در شکل تهدیدها وجودی است (Buzan et al, 1989: 27). دوم، می‌توان گفت، محدودیت‌های ویور بر فردی که به احتمال موفق به امنیتی‌سازی می‌شود؛ از مفهوم والتسی توزیع توانمندی‌های درون نظام الگوبرداری شده است. به عبارت دیگر، هرچه توانمندی‌های کنشگر امنیتی‌ساز بیشتر باشد، احتمال موفقیت امنیتی‌سازی بیشتر خواهد شد (Buzan et al, 1989: 33).

1. Decisionist theory of sovereignty

به این ترتیب، امنیتی‌سازی با گفتن اینکه چیزی، تهدید وجودی است، به قراردادان برخی موضوعات در چهارچوب امنیت منجر می‌شود؛ درحالی‌که در گذشته در این حوزه قرار نداشته‌اند (Waever, 2004: 13). بازیگران امنیتی‌ساز از زبان استفاده می‌کنند تا موضوع را در شرایط امنیتی قرار دهند و مخاطبان مربوط را از خطر فوری آگاه کنند. موضوع سپس از حوزه سیاست‌های عادی، به حوزه سیاست‌های اضطراری انتقال می‌یابد؛ جایی که به سرعت و بدون توجه به قوانین عادی سیاست‌گذاری، درصدد حل مشکل می‌برآید (Waever, 2004: 14-15). از سوی دیگر، چنانچه بازیگر امنیتی‌ساز، مسئله‌ای را امنیتی اعلام کند، نخستین مرحله از امنیتی‌سازی انجام شده است. بدیهی است صرف اعلام هرچند شرطی ضروری است؛ اما فی‌نفسه موضوعی را امنیتی نمی‌سازد و تنها حرکتی امنیتی‌ساز¹ به شمار می‌آید. امنیتی‌سازی واقعی، مستلزم پذیرش این حرکت به عنوان تهدید وجودی علیه هدف مرجع از سوی شنوندگان² است (Buzan et al, 1998:37-38).



با توجه به چهارچوب نظری ارائه‌شده، در ادامه تلاش می‌شود تا کنش کلامی و سیاست‌های رهبران پکن درباره ادراک آنان از تهدیدها امنیت ملی چین بررسی شود. عمده توجه مکتب کپنهاگ به مطالعات امنیتی پس از جنگ سرد معطوف

1. Securitizing move
2. Audience

است؛ اما به دلایل زیر، به بررسی کنش کلامی و سیاست‌های چهار نسل رهبری چین در پنج بخش نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و زیست‌محیطی پرداخته می‌شود. علت این کار این است که نمی‌توان بخش‌بخش این موضوع را بررسی کرد، بلکه باید به صورت مقایسه‌ای و یکپارچه ارزیابی شود:

نخست، به باور اعضای مکتب کپنهاگ باید مطالعات امنیتی سنتی و غیرسنتی را با هم بررسی کرد؛

دوم، تمرکز اصلی این پژوهش بر نظریه امنیتی‌سازی و امنیتی‌زدایی مکتب مزبور است و هر نظریه‌ای از ماهیت فرازمانی و فرامکانی برخوردار است؛ سوم، نظام سیاسی چین، نظام یکپارچه مارکسیستی است که کنش‌ها و تصمیمات راهبردی رهبران آن، پس یا پیش از جنگ سرد، از ماهیت ایدئولوژیک آن در امتداد هم متأثر بوده است.

2. کنش کلامی و سیاست‌های چهار نسل رهبری

1-2. کنش کلامی و سیاست‌های رهبران در بخش نظامی

رهبران چین کمونیست، پس از اعلام استقلال جمهوری خلق چین (1949) با همت تمام تلاش کردند با کمک ترکیبی از فناوری‌های نوین و ارتش خلق از مرزهای تاریخی کشور دفاع کنند. بنیاد دولت انقلابی مبتنی بر اندیشه‌های مائو، بر مبنای دو عنصر اصلی «تضاد میان ما و دشمن» و «تضاد درون‌خلقی» قابل بحث است. این دو عنصر نیز در چهارچوب تفکر ایدئولوژیک وی، مبنی بر «شناخت دوست‌دشمن» قرار می‌گیرد (تسه تونگ، 1358: 234). با توجه به ساختار دوقطبی حاکم بر نظام بین‌الملل در این مقطع زمانی و دشمنی کشورهای غربی با نظام جدید کمونیستی، نگاه حزب کمونیست به امنیت، همواره رنگ و بوی نظامی داشت و تقویت آن در تقویت بنیه نظامی دیده می‌شد؛ به‌ویژه آنکه بر حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور و اعاده سرزمین‌های ازدست‌رفته تایوان، تبت، ماکائو و هنگ‌کنگ تأکید محوری داشت. به‌این ترتیب، مائو با قراردادن امپریالیست‌های امریکا، اتحاد جماهیر شوروی (پس از آشکارسازی اختلافات این دو کشور کمونیستی). ژاپن و به‌طور کلی نظام سرمایه‌داری در دسته «تضاد بین ما و دشمن»، آنها را تهدیدی وجودی برای بقا

و حاکمیت حزب کمونیست دانسته و بسیج خلق و قیام مسلحانه برای مبارزه و سرنگونی آنها را امری ضروری و هدف اصلی جنگ انقلاب خلقی تلقی می‌کرد. در دوره دنگ شیائوپینگ، وی با ارائه طرح «نوسازی چهارگانه» و مبنای قرارداد صلح و توسعه به عنوان موضوع اصلی سیاست بین‌الملل، نوسازی دفاعی دوره مائو را به نفع اولویت نوسازی اقتصادی کشور به حاشیه راند. به باور دنگ، «تا کشاورزی، صنعت و علوم و فنون پیشرفت نکنند، نوسازی دفاعی نیز غیرممکن خواهد بود» (امیدوارنیا، 1370: 76). بر این اساس، بر مبنای سیاست تعدیل نظامی امر نوسازی دفاع از مقام سوم به چهارم تنزل یافت و نفوذ نظامیان در هیئت‌های و تعداد آنها در کمیته مرکزی حزب محدود شد؛ به گونه‌ای که در سیزدهمین کنگره حزب کمونیست چین در سپتامبر 1982، میزان حضور نظامیان در کمیته مرکزی از 30 تا 34 درصد، حدود 20 درصد کاهش یافت. دنگ توسعه نظامی را تابعی از توسعه اقتصادی و در خدمت آن دانست و به نیروهای نظامی دستور داد در توسعه اقتصادی کشور مشارکت کنند و منابع و امکانات خود را در جهت توسعه اقتصادی به کار گیرند.

باین حال، سیاست تعدیل نظامی مزبور، لزوماً به معنای تضعیف بنیه دفاعی چین نبود. در این دوره نیز نخبگان چینی درباره ضرورت حفظ استقلال و جلوگیری از تضعیف بنیه نظامی کشور و همچنین، تقلیل شکاف تسلیحاتی و قدرت نظامی چین با رقبای بالقوه‌اش اجماع داشتند. به همین سبب، تحول در ارتش و صنایع دفاعی را در قالب سیاست نوسازی دفاعی از دهه 1980، در دستورکار قرار دادند. اتخاذ راهبرد «صلح و توسعه» و سیاست دروازه‌های باز اقتصادی در راستای افزایش توان مالی، فنی و علمی صنایع دفاع به سرعت نتیجه داد و با افزایش صنایع نظامی، ارتش مجاز به صدور سلاح به کشورهای دیگر به منظور کسب سود و ارزش‌های قوی خارجی شد¹ در اسناد دفاع ملی این کشور از دهه 1990 به بعد، همواره اصرار شده است که «سیاست دفاع ملی چین در ماهیت تدافعی بوده

1. در دوره مائو، صدور سلاح به صورت ابزاری در سیاست خارجی برای حمایت از کشورهای دوست و نهضت‌های چپ به کار می‌رفت؛ اما در دوره دنگ، با کم‌رنگ شدن ایدئولوژی، رابطه بین ایدئولوژی و سلاح از بین رفت و به ابزاری برای کمک به پیشرفت اقتصادی کشور تبدیل شد.

است و تا زمانی که هژمونیسم و سیاست قدرت همچنان وجود دارد، کشور باید قابلیت دفاع از خود، حاکمیت، اتحاد، تمامیت ارضی و امنیت از طریق ابزارهای نظامی را داشته باشد» (China's white paper on national defense 1993, 1995, 1998, 2000,) (2003, 20010). بنایراین به گفته رهبران چین، برنامه «نوسازی دفاع ملی»، برآمده از نیاز به تضمین امنیت و نوسازی کشور و برای خودیاری بوده است.

از سوی دیگر، جیانگ زمین، رهبر نسل سوم، در راستای نظم بین‌المللی و اهمیت تهدیدها جدید امنیتی سنتی و غیرسنتی، «مفهوم نوین امنیت» را خلق کرد تا به اهمیت تهدیدها جدید و لزوم پیگیری سیاست‌های متناسب با آنها اشاره کند. به دنبال آن در سند دفاع ملی سال 1998، از «مفهوم نوین امنیت» نام برده شد (Finkelstain, 1999: 198). بعدها هوجین تائو این مفهوم را بسط داد. در اواسط دهه 1990، طرح «مفهوم نوین امنیت» اجرا شد و مفهوم ظهور مسالمت‌آمیز تئوریزه شد که در واقع، در راستای مفهوم نوین امنیت بود. لذا در این دوره، سیاست‌های توسعه همکاری راهبردی با قدرت‌های بزرگ، هم‌گرایی دورن همکاری‌های منطقه‌ای چندجانبه، نوسازی دفاع ملی و ارتقای قابلیت‌های مجموعه جاسوسی کشور در جهت تقویت امنیت ملی چین در پیش گرفته شد (Yuejin, 2004: 266). هوجین تائو این سیاست‌ها را ادامه و بسط داد؛ اما برخلاف جیانگ زمین، راهبرد «دیپلماسی پیرامونی» و نظریه «همسایه خوب» را وجه همت خویش قرار داد (Feng, 2005: 81-82). از دیگر سیاست‌هایی که جیانگ زمین و هوجین تائو پیگیری کردند، سیاست «کاهش کمیت و افزایش کیفیت قدرت نظامی» بود. بر این اساس، حضور ارتش آزادی‌بخش در کمیته مرکزی حزب، در سال 2002 به 21 درصد کاهش یافت؛ به گونه‌ای که در شانزدهمین کنگره ملی، هیچ یونیفرم‌پوش نظامی به کمیته دفتر سیاسی راه پیدا نکرد. با این وجود، بودجه ارتش آزادی‌بخش از بودجه سالانه کشور افزایش یافت؛ به گونه‌ای که تسریع در نوسازی ارتش خلق در دستورکار رهبران چین قرار گرفت. به این ترتیب، طرحی در سال 2002 به عنوان مأموریت جدید ارتش آزادی‌بخش ارائه شد که عبارت بود از:

1. راهبرد دفاعی چین از حفاظت صرف از مرزهای ملی، به حفاظت از وحدت ملی تبدیل شود و در جنگ‌های محلی پیروز شود، اگر مجبور به چنین کاری شود؛

2. تغییر نیروهای دفاعی چین از ارتش نیروی انسانی به ارتش وسیع علوم و فناوری و از نیروی کمیت‌محور به نیروی وسیع مبتنی بر کیفیت؛ به گونه‌ای که قادر به ایجاد نیرویی برای پیروزی در جنگ‌های سایبری باشد (Scobel, 2000; Mulvenon, 2006: 15).

با وجود درپیش‌گرفتن سیاست‌های مزبور، چین تحت ریاست جیانگ زمین و هوجین تائو همچنان مایل به استفاده از نیروی نظامی برای پیشبرد ادعاهای سرزمینی خود بوده و هست. دنگ در دوره رهبری خود، برخلاف مائو اصل «یک کشور، دو نظام» را برای الحاق مسالمت‌آمیز سرزمین‌های ازدست‌رفته مطرح کرد. این اصل از سوی رهبران نسل‌های بعد پیگیری شد و موفق به الحاق ماکائو و هنگ‌کنگ شد. با این حال، مقاومت رهبران تایوان همچنان از بزرگ‌ترین دل‌مشغولی‌های رهبران چین بوده است. پکن به حزب دموکراتیک خلق تایوان اعتمادی ندارد و بر این باور است که آنان راهبرد حرکت تدریجی و بلندمدت به سوی استقلال را پنهانی دنبال می‌کنند. به همین دلیل، پکن همواره سیاست استفاده از ابزار نظامی علیه تایوان را حق خود می‌داند؛ به‌ویژه اینکه تایوان با وجه بین‌المللی چین گره خورده است. بحران تنگه تایوان، در سال‌های 1995 تا 1996 و استفاده از نیروی دریایی در دریای جنوبی چین و جزایر سنکاکو نمونه‌ای از این سیاست نظامی بود (Joffe, 2006: 38-39). با وجود همه این سیاست‌ها، به نظر پژوهشگران چینی، با وجود ظهور مرجع‌های غیرسستی همچون خلع سلاح، همکاری‌های مشترک راهبردی و...، مسئله تایوان همچنان موضوع اصلی امنیتی نظامی چین باقی می‌ماند و سیاست‌های «الحاق در اولین فرصت» و «حل بحران تایوان در اولین فرصت» درستی این مسئله را نشان می‌دهد.

2-2. کنش کلامی و سیاست‌های رهبران در بخش سیاسی

ثبات سیاسی از مباحث مهم بخش سیاسی است و با توجه به شرایط خاص سیاسی چین، در نگاه رهبران سیاسی و پژوهشگران آن از جایگاهی والا برخوردار است. در دوره مائو تحکیم حزب کمونیست و ساختار حزبی از اولویت بالایی امنیتی برخوردار بود و برای مقابله با فساد، حیف‌ومیل و بوروکراسی که به درون حزب

رخنه کرده بود، سیاست مقابله با «بلائیای سه‌گانه» و «بلائیای پنج‌گانه» را ارائه و اجرا کرد چنان‌که به اقدامات خشونت‌آمیز متوسل شد (تسه تونگ، 1358: 56). از سوی دیگر، در بخش سیاسی، تمرکز اصلی مائو بر مقابله با ضدانقلابیون قرار داشت که وی آن را در چهارچوب نظریه تضاد آشتی‌ناپذیر «بین ما و دشمن» قرار می‌داد و بورژوازی بوروکراتیک، طبقه مالکین ارضی، مرتجعین گومیندان و بعدها چوئن‌لای و دنگ‌شیائوپینگ را شامل می‌شد (تسه‌تونگ، 1358: 234). وی خواهان اصلاحات آشکار بود؛ به‌نحوی که اعضای کادر مدیریت در معرض انتقاد و کنترل توده‌های مردم، یعنی عناصر خارج از حزب قرار گیرند و آن را در سیاست «بگذار صدگل بشکفتد»، در 2 مه 1956 بسط داد. این سیاست در ابعاد فرهنگی و اجتماعی بروز می‌یافت؛ اما مائو همچنین آن را وسیله‌ای برای مقابله با کج‌روی‌ها، انشعاب‌طلبی و ذهن‌گرایی حزب می‌دانست. برخلاف انتظار مائو، اعتراض به حمله به سبک کار کمونیست‌ها، دیوان‌سالاری یا ذهن‌گرایی آنها اکتفا نشد، بلکه انتقادات متوجه ساختار یکپارچه و نفوذناپذیر حزب گردید. در برابر افزایش موج انتقادات، حزب کمونیست با اعلام سیاست «ضد دست راستی» با خشونت واکنش نشان داد؛ به‌گونه‌ای که تسویه از محافل سیاسی به حوزه مطبوعات و انجمن‌های ادبی سرایت کرده و به انقلاب فرهنگی منجر شد.

به‌این ترتیب، انقلاب فرهنگی مائو با ایجاد تزلزل در ارکان نظام کمونیستی، ازین‌بردن مشروعیت حزب کمونیست و تشدید اختلافات جناحی و حزبی، به تهدیدی وجودی علیه مائو و نظام تحت رهبری وی و کشور تبدیل شد؛ تا آنجا که به‌ناچار به ارتش متوسل شد تا نظم و ثبات را اعاده کند. درنهایت، روند امنیتی‌زدایی از انقلاب فرهنگی با کنارکشیدن مائو از کارهای روزمره اداری، در سال 1972 آغاز شد و با اعاده حیثیت از افراد حزبی و نیروهای ارتشی پاکسازی‌شده استمرار یافت (داربی شر، 1368: 45). چین با رهبری دنگ، در چهارچوب سیاست‌های نوسازی چهارگانه، اصلاحاتی در مقولات سیاسی اجتماعی به خود دید. مهم‌ترین نگرانی رهبری در این مقطع زمانی، همانند دوره قبل، حفظ و تثبیت حزب کمونیست و حاکمیت دولت و مقابله با سیستم دوحزبی بود. با این تفاوت که دنگ شیوه و نگرشی تساهل‌گرایانه و ملایم‌تر از مائو در پیش گرفت و همواره نوعی

تضاد دوگانه سیاست‌اقتصاد در اندیشه‌های وی دیده می‌شود. وی بر ضرورت اصلاحات اقتصادی تأکید داشت، اما در بُعد سیاسی به محافظه‌کاری سیاسی تمایل داشت و در خط‌مشی سیاسی وی، بنابر ضرورت‌های عینی تغییرات ناگهانی در شرایط مختلف دیده می‌شد.

در آن مقطع، دنگ و گروه حامی وی با توجه به بحران مشروعیت ناشی از ستیزه‌های داخلی قدرت حاکم، به برخی اصلاحات سیاسی به‌منظور اصولی‌کردن سیاست‌های دولت اقدام ورزید و برچسب‌های ضدانقلابی را حذف کرد (کلربرژر، 1368: 309 و 310). با این حال، مهم‌ترین تهدید وجودی برای چین در رهبری دنگ، فرایند دموکراسی‌خواهی ناشی از نتایج ناخواسته آزادی‌های سیاسی مبنی بر حقوق دموکراتیک بیشتر و آزادی و مشارکت سیاسی و گاه نفی ارزش‌های ایدئولوژیک مارکسیسم از سوی بود. فرایند دموکراسی‌خواهی در نهایت در حادثه میدان تیان‌آن‌من 1989 تجلی یافت. دولت این جنبش را نشانه آزادسازی بورژوازی تلقی کرده و تهدیدی برای حزب کمونیست چین و حاکمیت دولت دید. هنگامی که مذاکرات میان مقامات دولتی و رهبران دانشجویان در برآورده‌ساختن مطالبات دانشجویان به نتیجه نرسید، دستور حکومت نظامی از سوی دولت در 20 می 1989 صادر شد و با حمله ارتش به تظاهرکنندگان، بازداشت و اعدام آغاز گردید و محدودیت‌های شدید سیاسی‌امنیتی در سراسر کشور در دستورکار قرار گرفت (The Europa world year book, 2011: 1244). به این ترتیب، بخش سیاسی در این دوره امنیتی شد و در دوره رهبری جیانگ زمین در طول دهه 1990، همچنان امنیتی باقی ماند و تنها در اواخر این دهه، با سیاست‌های جدید رهبران و آزادی برخی افراد و کاهش سرکوب‌ها وارد فرایند امنیتی‌زدایی شد.

در دوره رهبری جیانگ زمین و هو جین تائو، در چهارچوب سیاست «ثبات برای همه» و «جامعه هماهنگ»، روند نهادینه‌سازی عرصه سیاسی و تلاش‌های دنگ برای تقلیل درگیری‌های فرقه‌ای ادامه یافت. همچنین نقش ایدئولوژی، سیاست‌ها و منافع بوروکراتیک به عنوان پایه‌ای برای سازمان فرقه‌ای کاهش یافت. در نظر جیانگ، زمین ایدئولوژی سازوکاری برای تنظیم دستورکار عمومی و ایجاد مشروعیت بود و برای کسب اعتبار مجدد باید روابطی قابل قبول با تحولات

اقتصادی چین داشته باشد (Dittmer, 1995: 22). مهم‌ترین اصلاحات جیانگ بر نوسازی حزب و گسترش آن استوار بود، نه بر نهادینه‌کردن اصلاحات دموکراتیک. بر همین اساس، در 1 جولای 2001، به مناسبت هشتادمین سالگرد حزب کمونیست خاطر نشان کرد که معیار جذب به درون حزب کمونیست باید به افراد طبقه متوسط و حتی بورژوازی گسترش یابد (The Europa world year book, 2009: 1218). اجرای این سیاست به کاهش نقش ایدئولوژی منجر شد. به این ترتیب، وی نقش پیشرو تاریخی حزب و جایگاه ویژه پرولتاریا در آن را به چالش کشید و دانشمندان، روشن‌فکران، مدیران و مهندسان را به نمایندگان طبقه کارگر تبدیل کرد. در مجموع، هدف جیانگ حفظ حزب و کارکرد آن و نه تغییر یا اجازه‌دادن به فرایند دموکراسی‌سازی در آن بود؛ به گونه‌ای که با ورود نسل چهارم رهبری، موفقیتی اساسی در توانایی چین برای حفظ انتقال آرام قدرت سیاسی بود.

3-2. کنش کلامی و سیاست‌های رهبران چین در بخش اقتصادی

با توجه به اولویت‌های اقتصادی چین در این مقطع زمانی می‌توان گفت بخش اقتصادی در چین عصر مائو، به طور عمده بر اهداف ایدئولوژیک انقلاب مبتنی بود. توسعه و تعالی کشور در تکمیل سوسیالیسم انقلابی و توسعه تولید و ارتقای کشور، در پرتوی آن قرار داشت. بر همین اساس، از مشی جدید دگرگونی سوسیالیستی کشاورزی، به سرانجام‌رساندن صنعتی‌کردن کشور، صنایع دستی، بازرگانی و صنایع سرمایه‌داری طی دوره‌ای طولانی سخن به میان آورده و راهبرد «جهش بزرگ به جلو» و برنامه سوسیالیستی‌کردن اقتصاد و اشتراکی‌کردن کشاورزی را به اجرا گذاشت (تسه‌تونگ، 1358: 58 و 59). این بخش درحقیقت، تهدیدی وجودی و قریب‌الوقوع برای امنیت کشور نبود و با توجه به اولویت برنامه‌های مائو نسبت به سیاست و برنامه انقلابی، سیاسی شده است. گرچه بخش‌هایی از برنامه اقتصادی مائو از جمله اشتراکی‌کردن کشاورزی، با خشونت همراه بوده است؛ این خشونت از ماهیت انقلابی‌گری و برنامه‌های وی نشئت می‌گرفت.

روی کارآمدن دنگ شیائوپینگ و آغاز سیاست درهای باز اقتصادی و اصلاحات اقتصادی خاص آن، سبب شکل‌گیری نوعی نظام خاص بازار شد؛ نظامی که اغلب

ویژگی‌های اقتصاد سرمایه‌داری را در برداشت و درعین‌حال، سرمایه‌هایی را برای حمایت از شرکتهای دولتی زیان‌دیده (SOE) کنار گذاشت. از نتایج مهم این تحول اقتصادی و تبدیل آن به ضرورت امنیتی چین از اواخر دهه 1970 تاکنون، تبدیل این کشور به یکی از غول‌های بزرگ اقتصادی است. رهبران چین بر مبنای اصل برابری و سود دوطرفه به‌مثابه ابزار راهبردی در نوسازی سوسیالیستی چین تحت عنوان «سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی»، انحصارات تجارت خارجی را محدود کردند و به جذب سرمایه‌گذاری مستقیم و غیرمستقیم خارجی پرداختند (The Europa world year book, 2005: 1154).

در دوره رهبری جیانگ زمین و هوجین تائو، اصلاحات اقتصادی و تداوم برنامه خصوصی‌سازی دنگ بر مبنای سیاست «رفاه برای همه» تعمیق یافت. این بار، سرمایه‌گذاری مالی و تجاری در عرصه منطقه‌ای و جهانی، به ضرورت امنیتی کشور تبدیل شد و تا به امروز امنیتی باقی ماند. نسبت تجارت به تولید ناخالص داخلی، از 30 درصد در سال 1990 به 49/3 درصد در سال 2000 رشد کرد. با افزایش حجم تجارت، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از 3/5 میلیارد دلار آمریکا در سال 1990 به 41/7 میلیارد دلار آمریکا در سال 1996 رسید. با ورود چین به سازمان تجارت جهانی در دسامبر 2001، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی سیر صعودی فوق‌العاده یافت؛ به‌گونه‌ای که به 53/510 میلیارد دلار آمریکا در سال 2003 و 59/700 میلیارد دلار در سال 2004 رسید (The Europa world year book, 2005: 1153). در اکتبر 2005، هوجین تائو یازدهمین برنامه پنج‌ساله را با هدف چهار برابر کردن تولید ناخالص داخلی بین 2006 تا 2010 و افزایش کارآمدی انرژی به 20 درصد در سال‌های 2005 تا 2010 به تصویب رساند. روند اصلاح شرکتهای دولتی نیز در این دوره ادامه یافت. به گفته نخست‌وزیر ون جیابائو در مارس 2007، هدف چین افزایش حمایت‌های اعتباری شرکتهای کوچک تا متوسط بیش از همه شرکتهای خصوصی و نیز حمایت از توسعه‌بخش خصوصی است (The Europa world year book, 2007: 1204).

به‌این ترتیب، قدرت اقتصادی چین نقش گسترده در همکاری‌های مالی و تجاری منطقه‌ای و جهانی داشته است؛ به‌گونه‌ای که طی بحران مالی آسیا در

سال‌های 1997 و 1998 و با ناکارآمدی سیاست‌های غربی و صندوق‌ها و نهادهای مالی وابسته به آن، چین مانند منجی، نقش گسترده‌ای در مدیریت بحران ایفا کرد (Zhu, 2006: 8). همچنین در بحران مالی 2008 که پیامدهای آن تا امروز تداوم داشته و تا آینده نزدیک نیز تأثیرات خود را خواهد داشت، به‌رغم تأثیرپذیری از این بحران توانسته است به تزریق پول و سرمایه برای مدیریت مؤثر این بحران اقدام کند. به‌رغم همه این مسائل، اقتصاد چین در کوتاه‌مدت با مشکلات جدی روبه‌رو است. بیشتر بنگاه‌های مؤثر بر رشد اقتصادی، طی این سال‌ها دولت‌محور بوده است. و به شکل پروژه‌های بزرگ عام‌المنفعه، سبب کسری زیاد بودجه شده است. بنابراین، دولت باید هزینه‌های عمومی را کم کند. رشد سریع چین، سبب پیشرفت بارز استانداردهای زندگی شده و تولید ناخالص داخلی هر فرد به بیش از 50 درصد رسیده است؛ اما بیشتر این رشد در مناطق ساحلی شهری شرقی و جنوبی اتفاق افتاده است. از سوی دیگر، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی پس‌اندازهای مازاد را افزایش می‌دهد، نابرابری درآمدها را بیشتر می‌کند و به جای اینکه رفاه را برای مردم چین به ارمغان آورد، برای خارجی‌ها فراهم کرده است (The Europa world year book, 2005: 1155-1156).

4-2. کنش کلامی و سیاست‌های رهبران در بخش اجتماعی فرهنگی

بخش اجتماعی فرهنگی در تعریف بوزان به هویت جمعی و پایداری همراه با شرایط قابل قبول برای تکامل الگوهای سنتی زبان، فرهنگ، مذهب، هویت ملی و سنت مربوط می‌شود (Buzan & Little, 2000: 73). بر اساس این تعریف، بررسی کنش‌های کلامی و سیاست‌های چین نشان می‌دهد که نگرانی رهبران حزب کمونیست چین، همواره متوجه ثبات اجتماعی و احیای جامعه برای تحقق ساخت جامعه‌ای سوسیالیستی بوده است. از آرمان‌های این جامعه از آغاز انقلاب، بهبود وضعیت زندگی دهقانان و کارگران روستایی و شهری، حل و فصل درگیری‌های قومی/ملی‌گرایی و تنش‌های مذهبی، کاهش تضادهای بین طبقات درون‌خلفی، تقویت و آموزش سوسیالیستی و میهن‌پرستی شهروندان بوده است. مهم‌ترین نگرانی مائو نسبت به امنیت اجتماعی فرهنگی، به تضادهای

درون‌خلقى به‌ویژه میان بورژوازی و کارگر و در مجموع، تجدیدنظرطلبی و نمادهای بورژوازی برمی‌گشت. این نگرانی در قالب سیاست «بگذار صد گل بشکفت»، نمود یافت که در نگاه مائو در چهارچوب حل عادلانه تضادهای درون‌خلقى تئوریزه می‌شد. همان‌طور که در این نوشتار اشاره شد، این سیاست در ابعاد فرهنگی اجتماعی به جنبش آموزش سوسیالیستی و در نهایت انقلاب فرهنگی منجر شد. مائو و همفکرانش در پیشبرد این انقلاب به بسیج توده‌ها از میان گروه‌ها و اقشار محروم دست زدند که شانس تحرک اجتماعی بسیار را برای خود کم می‌دیدند؛ اقدامی که با اوج‌گیری خشونت‌ها و تصفیه و پاک‌سازی‌های گسترده به دست آنان موجب تصمیم مائو برای دخالت‌دادن ارتش به منظور پایان‌دادن به انقلاب و احیای ثبات در کشور شد (Harding, 1997: 166).

دنگ شیائوپینگ، برخلاف مائو، به شتاب‌بخشیدن به نوسازی جامعه و خلاقیت‌های آن توجه داشت. بر همین اساس، سیاست فضای باز فرهنگی اجتماعی را در حد قابل قبول اجرا کرد و پاره‌ای قیود را برچید. این فضای باز فرهنگی اجتماعی، به همراه نوسازی اقتصادی و اشتراکی‌زدایی سبب افزایش قدرت خرید مردم و جذب تدریجی بیکاری و افزایش دستمزدها شد. این مقوله در کنار افزایش رفاه شهروندان، نابرابری و تفاوت‌های اجتماعی را تشدید کرد و در کنار طبقه فقیر، طبقه ثروتمند جدید و طبقه‌ای جدید از دهقانان سوداگر را شکل داد. این وضع با به‌راه‌انداختن موج مهاجرت‌ها از روستا به شهر، از هم‌گسیختگی و نابسامانی اجتماعی بسیار در پی داشت (کلربرژر، 1368: 327 و 328). این موضوع به صورت پارادوکس همواره با فراز و فرود همراه بوده است؛ به‌ویژه اینکه نسل سوم رهبری جیانگ زمین بیش از پیشینیان خود به ثبات اجتماعی توجه کرده‌اند. مهم‌ترین مظهر تهدید در این دوره، گسترش حوادث توده‌ای در چین نظیر تظاهرات، شورش و دادخواست جرم بوده است که با وجود تلاش رسمی مقامات برای پنهان‌نگهداشتن ناآرامی‌های داخلی، شمار این حوادث جمعی رو به افزایش گذاشته است؛ به‌گونه‌ای که به بیش از 83000 در سال 2004 رسیده است (Scott Tanner, 2004: 138-140).

این موضوع، باعث شد هوجین تائو در دوران رهبری‌اش به این نتیجه رسید

که «رشد اقتصادی با توسعه اقتصادی برابر نیست، توسعه اقتصادی لزوماً به توسعه اجتماعی منجر نمی‌شود... رشد هدف نیست، بلکه ابزار توسعه است» (The new five year plan, 2005)؛ بنابراین، در چهارچوب راهبرد «جامعه هماهنگ» هوجین تائو، دولت مرکزی در سال 2006، سند سیاستی مهم را انتشار داد که در آن رسیدگی به مشکلات روستاییان در اولویت قرار داشت. این سند نشان‌دهنده اتفاق نظر گسترده دولت و مبنی بر این بود که حفظ ثبات اجتماعی، نیازمند رهیافتی جامع برای حل مشکلات روستایی است. دولت به منظور کنترل ناآرامی‌های اجتماعی در سطوح محلی و مرکزی، از سیاست چماق و هویج یا ترکیبی از تاکتیک مماشات و ارباب استفاده می‌کند و در صورت لزوم، به نیروهای پلیس و پلیس مسلح خلق متوسل می‌شود (Jiabao, 2004).

باین حال، مهم‌ترین دغدغه رهبران پکن، مبارزه با فساد به‌ویژه فساد دولتی است که مقامات را همواره به اتخاذ اقدامات و تلاش‌های مؤثر برای کنترل آن واداشته است. در راهبرد «جامعه هماهنگ» هوجین تائو، برای نخستین بار ساخت جامعه هماهنگ، بیش از ترویج توسعه اقتصادی تأکید شده و مبارزه با فساد و ارائه خدمات اجتماعی و کالاهای عمومی به جای کنترل مستقیم سیاسی و اقتصادی در دستورکار رهبران قرار گرفته است (Zheng & Tok, 2007). به این ترتیب، ثبات اجتماعی همواره، از ارزش‌های مهم و والا برای چین بوده و تهدید به این ارزش، از جمله تهدیدهای عمده به امنیت ملی این کشور محسوب می‌شود.

5-2. کنش‌های کلامی و سیاست‌های رهبران در بخش زیست‌محیطی

سیاست‌های زیست‌محیطی، به طور عمده به نسل سوم و چهارم رهبری چین برمی‌گردد. چین با رهبری مائو و دنگ، به سبب اولویت توسعه نظامی و سپس اقتصادی در عمل بخش زیست‌محیطی، قربانی پیشبرد آن دو سیاست شد. با آشکارشدن پیامدهای وخیم نادیده‌گرفتن بخش زیست‌محیطی در دوره رهبری نسل سوم و چهارم، توجه به مسائل زیست‌محیطی، به بخش تفکیک‌ناپذیر سیاست‌های آنان تبدیل شده است. پس از اجلاس زمین در سال 1992 که چین از کشورهای مشارکت‌کننده ابتدایی بود، دستور کار قرن 21 را در سال 1994 منتشر کرد و در

سند سفید سال 1996، برای اولین بار توسعه پایدار را به عنوان راهنمای اصلی و هدف راهبردی برای توسعه ملی اقتصادی و اجتماعی آن اعلام کرد (Theational intelligence council, 2009: 8).

تحلیلگران سیاست اقتصادی چین بارها اعلام کردند که مناطق ساحلی به دلیل چشم‌انداز هموار و پست، موتور موفقیت اقتصادی است که به شدت در معرض توفان، سیل و افزایش سطح دریاست و توسعه اقتصادی در سطوح محلی، منطقه‌ای و ملی را تهدید می‌کند. مناطق داخلی کشور نیز که از خشک‌سالی رنج می‌برند، ممکن است مستعد ناآرامی‌های اجتماعی ناشی از اختلافات درباره حقوق آب و توزیع بین گروه‌های اجتماعی و بخش‌ها باشد (Farber, 2011).

بزرگ‌ترین موانع امنیت زیست‌محیطی که چین با آن مواجه است، ساختاری به شمار می‌آیند؛ با اینکه این کشور برای اتخاذ برنامه‌هایی همچون تقویت مدیریت دولت در بخش‌های آسیب‌پذیر مانند منابع آب، کشاورزی، جنگل‌داری و مناطق ساحلی، ایجاد شبکه‌های هشداردهنده زودهنگام و شبکه نظارت، افزایش آگاهی عمومی، افزایش سرمایه‌گذاری‌های تحقیق و توسعه و به‌کارگیری منابع بین‌المللی، ارتباط برقرار نکردن بین سطوح محلی و مرکزی و فقدان مشارکت مؤثر عمومی تلاش می‌کند. مقامات محلی اغلب همان اولویت‌های موردنظر دولت مرکزی را در نظر ندارند و بسیاری از آنها، هنوز دستورهای محیط زیستی دولت مرکزی را اجرا نکرده‌اند (China's national climate change program, 2007). در کنار این مشکلات، دولت مرکزی در زمینه کاهش گازهای زیان‌بار و برخی مخاطرات زیست‌محیطی اقداماتی مؤثر انجام داده است. همکاری وزارت حفاظت از محیط زیست چین، با آژانس حفاظت از محیط زیست آمریکا در مدیریت مواد زائد خطرناک در سال 2006 و همکاری منطقه‌ای محیط زیست و بهداشت در کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا به منظور طراحی سازوکاری برای به‌اشتراک گذاشتن اطلاعات، بهبود سیاست‌ها و چهارچوب‌های نظارتی و ترویج اجرای یکپارچه راهبردها و مقررات سلامت محیط زیست، از نمونه‌های بااهمیت در این زمینه به شمار می‌آیند (Liu & Gill, 2007).

به این ترتیب، می‌توان دید که وزارت حفاظت از محیط زیست چین و دیگر

نهادهای آن با تهدیدهای امنیت زیست‌محیطی روبه‌رو بوده و با هوشیاری آنها را تعریف می‌کنند. البته این هوشیاری به‌اندازه کافی گسترده نیست تا واجد شرایط امنیتی‌سازی باشد. این موضوع نشان می‌دهد که موضوع زیست‌محیطی، فرایند سیاسی‌شدن را طی کرده است.

3. تحلیل و ارزیابی سیاست‌ها و راهبردهای چین با مؤلفه‌های مکتب کپنهاگ

با نگاهی جامع و گذرا به کنش‌کلامی و سیاست‌های رهبران چین، می‌توان دریافت که کنشگران امنیتی‌ساز، همواره حزب کمونیست چین و دولت مرکزی بوده است و نهادهای غیردولتی نقشی در فرایند تنظیم راهبردهای امنیتی و امنیتی‌سازی نداشته‌اند یا نقشی بسیار محدود داشته‌اند. اهداف مرجع که در ادبیات، مکتب کپنهاگ به موضوعاتی اطلاق می‌شود که باید امنیتی شوند، اما در دوره رهبری مائو، حفظ تمامیت ارضی و بازپس‌گیری سرزمین‌های ازدست‌رفته تلقی می‌شده است. در این مقطع، احساس آسیب‌پذیری چین در قبال قدرت‌های خارجی و نیز ضعف در بنیه نظامی سبب شد که در تمام سال‌های رهبری مائو، بخش نظامی امنیتی باشد و حتی فرایند امنیتی‌سازی دامن‌گیر سایر بخش‌ها نیز شود. با توجه به اهداف مرجع، ماهیت تهدیدها نیز ماهیت وجودی داشتند که بقای جمهوری خلق چین در معنای عام آن، یعنی متشکل از سرزمین مادری، هنگ‌کنگ، ماکائو و تایوان را تهدید می‌کردند. پاسخ مائو به تهدیدهای یادشده مبتنی بر مبارزه و جنگ مسلحانه بود. این نگرش مائو به امنیت واجد خصلت‌های واقع‌گرایانه بود. او نیز همچون سایر واقع‌گرایان، امنیت را فیزیکی و مادی تعریف می‌کرد و برخلاف مواضع نظریه‌پردازان مکتب کپنهاگ، به امنیت غیرمادی و امنیت بینادهنی بی‌توجه بود. بنابراین، اگرچه بین کنش‌کلامی و سیاست‌های دوره مائو در سیر فرایند امنیتی‌سازی و امنیتی‌زدایی تطابق و همراهی وجود داشت، اما به دلیل تأکید وی بر صبغه مادی امنیت در ابعاد نظامی، به این نتیجه می‌رسیم که این دوره مائو در بعد نظامی از نظر نگاه به امنیت تبیین نمی‌شود. از سوی دیگر، مائو بر مبنای نگرش انقلابی و در چهارچوب تفکر واقع‌گرایانه خود، به ابعاد امنیتی در امور اقتصادی و اجتماعی فرهنگی باور نداشت و

بیشتر توجه خود را به ابعاد نظامی و سیاسی معطوف می‌داشت.

در دوره دنگ، جیان زمین و هوجین تائو، حفظ تمامیت ارضی همچنان هدف مرجع امنیت باقی ماند؛ اما بازپس‌گیری سرزمین‌های ازدست‌رفته با استفاده از نیروی نظامی در چهارچوب سیاست «یک کشور، دو نظام» از دستورکار نظامی امنیتی دولت چین خارج شد. با وجود اینکه دنگ مانند مائو نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌دانست و معتقد بود امنیت از طریق خودیاری و رقابت به دست می‌آید؛ اما با توسل به سیاست امنیتی عمل‌گرایانه، همکاری را جایگزین رقابت و رویارویی در مناسبات بین‌الملل کرد و در نتیجه، نظریه اجتناب‌ناپذیری جنگ/انقلاب را کنار گذاشت. با اتخاذ این رویکرد، به تدریج ماهیت تهدیدها از بعد تهدید نظامی وجودی خارج شد و به سوی امنیتی‌زدایی پیش رفت. به این ترتیب، اهداف مرجع و ماهیت تهدیدها در این دوره دستخوش تغییر شد.

سیاست‌های رهبران چین در نسل سوم و چهارم نشان می‌دهد که در بعد نظامی، اهداف مرجع همچنان حفظ تمامیت ارضی باقی مانده‌اند. رهبران پکن بارها اعلام کردند که جنگ سرد خاتمه یافته و اتحاد جماهیر شوروی فروپاشیده است؛ اما تا هنگامی که سیاست قدرت و هژمونیک همچنان وجود دارد، قابلیت دفاع از خود، حاکمیت و تمامیت ارضی از طریق ابزار نظامی ضرورت امنیتی کشور خواهد بود (China's national defense on 1998, 2003, 2005, 2010). تلاش‌های جیانگ و هوجین تائو برای تداوم الحاق مسالمت‌آمیز و به دور از جنگ و خون‌ریزی، به‌ویژه تایوان، تداوم روند امنیتی‌زدایی بخش نظامی را بازتاب می‌دهد. باین‌حال، تایوان به دلیل مقاومت رهبران آن، همواره بزرگ‌ترین دل‌مشغولی رهبران سرزمین مادری بوده است. این بررسی نشان می‌دهد که تایوان فی‌نفسه تهدید امنیتی برای چین تلقی نمی‌شود، بلکه تلاش رهبران تایوان برای کسب استقلال دوازده تهدید امنیتی به شمار می‌آید. جمهوری خلق چین، تایوان را بخشی از قلمرو سرزمینی خود می‌داند و هر حرکتی برای تجاوز به این قلمرو ملی، چه از داخل و چه از خارج، را تهدید امنیت ملی در نظر می‌گیرد. در این صورت، جدایی‌طلبی تایوان عناصر تمامیت ارضی را نقض می‌کند و چه بسا حرکت‌های جدایی‌طلبان در تبت و سین‌کیانگ را نیز تهییج کند و چین، از تأثیر آن بر حرکت‌های استقلال‌طلبانه مثل تبتی‌ها و اویغوری‌ها می‌هراسد.

اگر این استدلال پذیرفته شود، ماهیت تهدید در این مورد می‌تواند ازدست‌دادن وجه ملی یا حتی احساس حقارت برای جمهوری خلق چین و چه‌بسا ازدست‌دادن مشروعیت حزب کمونیست چین باشد. بنابراین دربارهٔ تایوان، ماهیت تهدید تنها متوجه بخش نظامی نیست، بلکه بیشتر متوجه بخش اجتماعی فرهنگی است. هدف مرجع امنیتی‌ساز نیز احساس غرور و هویت به شمار می‌رود؛ هویتی که استقلال قانونی تایوان آن را تهدید می‌کند. به‌همین دلیل، رهبران پکن در کنار ابزار مسالمت‌آمیز، حق استفاده از ابزار نظامی را برای خود محفوظ نگه داشته‌اند.

بررسی‌ها در بخش سیاسی نشان می‌دهد که هدف اصلی در طول دوره‌های مختلف، همواره بر محور حفظ ثبات سیاسی تجلی یافته‌اند. مائو با استفاده از مفاهیمی همچون تضاد بین ما و دشمن و تضاد درون خلق تلاش کرد تا تحکیم موقعیت حزب کمونیست را به هدف مرجع امنیتی تبدیل کند. وی در چهارچوب تفکرات ایدئولوژیک و انقلابی، ضدانقلابیون را تهدیدی وجودی علیه هدف مرجع می‌دانست. این فرایند امنیتی‌سازی در بخش سیاسی، در نهایت به انقلاب فرهنگی منجر شده و راه را برای توسل به ابزارهای فراقانونی همچون سرکوب شدید، اعدام و تبعید باز کرده بود. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که بین مؤلفه‌های مکتب کپنهاگ همچون هدف مرجع، نوع و ماهیت تهدیدها و فرایند امنیتی‌سازی بخش سیاسی دوره مائو نوعی تطابق وجود دارد. با این حال، تعریف مدنظر مائو از امنیت و چگونگی تغییر و تحول آن با تعریف مکتب مزبور تفاوت دارد. در دیدگاه وی، تهدیدهایی که بقای حزب کمونیست چین را به خطر می‌انداختند، تهدیدهای برساخته بیناذهنی نبودند، بلکه واقعیتی عینی و فیزیکی داشتند که از صحنه داخلی و بین‌المللی (جنگ سرد) نشئت می‌گرفت. بوزان سیاست امنیتی حزب کمونیست در دوره مائو را بر اساس انقلاب می‌دید که به معنای امنیتی‌سازی این بخش به بهای نادیده‌گرفتن سایر بخش‌ها بود. وی خاطر نشان کرده است: «اگر موضوعی واحد بتواند سیاست امنیتی چین در طول جنگ سرد دوره مائو را دربرگیرد؛ این موضوع به احتمال بسیار حول محور تحکیم و تثبیت حزب کمونیست چین خواهد بود» (Buzan, Waever, 1991: 140).

چین تحت رهبری دنگ هدف مرجع خود را همچنان حفظ کرده بود. ارزیابی

مؤید این نکته است که برای دنگ حل بحران مشروعیت سیاسی حزب کمونیست که از ستیزه‌های داخلی ناشی می‌شد، اجتناب‌ناپذیر بود. به‌همین سبب، به‌منظور احیای اقتدار حزب به سلسله‌اصلاحات درون و برون‌حزبی دست زد که حاصل آن، آزادی‌های محدود سیاسی، مدنی، آزادی اعتصاب و حق بیان بود. این اصلاحات به‌سرعت تقاضاهای جدید برای حقوق دموکراتیک بیشتر و مشارکت سیاسی را بین گروه‌های مختلف به‌ویژه دانشجویان و کارگران به بیشترین حد خود رساند. به‌این ترتیب، فضای باز سیاسی ایجادشده، انباشت متراکم اعتراضات را به مرحله انفجار رساند و اعتراضات را به سراسر کشور سرایت داد و سرانجام به حادثه میدان تیان‌آن‌من 1989 منتهی شد (شاهنده و طاهایی، 1383: 126). این حادثه را می‌توان نماد شکست فرایند امنیتی‌زدایی از بخش سیاسی دانست که در بخش اعظم دوره دنگ حاکم بود. به‌این ترتیب، بار دیگر موضوع ثبات سیاسی به ارزشی والا تبدیل شد که به باور دنگ، تضمین آن تنها با توسل به سیاست ضدیت با دموکراسی‌خواهی امکان‌پذیر بود (Xiaoping, 1975-1982). از آنجا که ماهیت تهدید مزبور، تهدیدی وجودی علیه هدف مرجع به شمار می‌رفت، واکنش شدید دنگ و حزب کمونیست را به همراه داشت و بر این مبنای ابزارهای فراقانونی متوسل شد تا تهدید مزبور را فروکش کند. در نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت که بین کنش کلامی و سیاست‌های دوره دنگ، نوعی تناسب وجود دارد و مفاهیم و مؤلفه‌های مکتب مزبور با فرایندهای سیاسی این دوره، قابلیت آزمون‌پذیری دارند (محروق، 1391: 194 تا 196).

در دوره رهبری جیانگ زمین امنیتی‌سازی ناشی از حادثه میدان تیان‌آن‌من تا اواخر دهه 1990 همچنان باقی ماند؛ اما از اواخر این دهه به تدریج به سوی سیاسی شدن پیش رفته است. به‌همین دلیل، در این دوره و در دوره رهبری هوجین تائو، در کنش کلامی و سیاست‌های آنان، مفاهیم و اصطلاحات اشاره به عنصر تهدید وجودی برای هدف مرجع مشاهده نمی‌شود. این نتیجه، نشان‌دهنده امنیتی‌زدایی این بخش در نسل سوم و چهارم رهبری است. ماهیت تهدیدها نیز بُعد وجودی خود را از دست داده است. در عوض، در این دوره فساد به مفهومی کلیدی تبدیل شده است؛ به‌گونه‌ای که در مرز بین امنیتی‌سازی و امنیتی‌زدایی قرار گرفته است. با

پذیرش این انگاره، می‌توان چنین استدلال کرد که مفهوم فساد بین دو بخش سیاسی و اجتماعی فرهنگی هم‌پوشانی دارد. منظور این است که این مقوله تنها به بخش اجتماعی اختصاص ندارد، بلکه در زیرمجموعه بخش سیاسی و همچنین اقتصادی نیز قرار می‌گیرد (محروق، 1391: 197 و 198).

بر اساس عرصه اقتصادی ارزیابی‌های این پژوهش، در دوره رهبری مائو تحقق سوسیالیسم انقلابی به صورت یکپارچه مورد نظر بوده است. بنابراین، توسعه تولید و ارتقای اقتصادی کشور، تنها در صورتی مورد توجه مائو قرار می‌گرفت که در خدمت تحقق سوسیالیسم مورد نظر وی باشد. به‌همین دلیل، بخش اقتصادی تحت‌الشعاع ارزش‌های دیگر مثل حفظ تمامیت ارضی و تثبیت موقعیت حزب کمونیست چین قرار داشت و هیچ‌گاه مباحث بخش اقتصادی، تهدیدی وجودی برای مرجع امنیتی‌ساز در این مقطع زمانی به شمار نمی‌رفت.

با به‌کارگیری الگوی امنیت فراگیر مکتب کپنهاگ در دوره دنگ شیائوپینگ در بخش اقتصادی، در وهله نخست این نکته ضرورت دارد که از دوره دنگ، شاهد نوعی چرخش از نگاه متصلبانه به امنیت به سوی نگرشی منعطف و فراگیر هستیم. در این دوره نیز همانند دوره گذشته، مرجع امنیتی‌ساز همچنان دولت/حزب کمونیست چین است؛ با این تفاوت که دنگ مشخصه کاریزماتیک مائو را ندارد تا فراسازمانی و فراقانونی عمل کند. به‌همین دلیل، تلاش می‌کرد تا اهداف و برنامه‌های خود را در درون ساختار موجود پیش ببرد. برخی از تحلیلگران، دنگ را به محافظه‌کاری و عدول از اصول انقلابی‌گری مائو متهم می‌کنند (شاهنده و طاهایی، 1383: 123 و 124).

در دوره دنگ، کنش‌های کلامی و سیاست‌های تدوین‌شده در بخش اقتصادی بر این نکته دلالت دارند که اهداف مرجع، از تمرکزگرایی، اشتراکی‌سازی و تمرکز بر صنایع سنگین دوره مائو، به سوی نوسازی اقتصادی، اشتراکی‌زدایی، جلب سرمایه‌گذاری خارجی و خروج از انزواگرایی تغییر کرده است. در نظر دنگ، عقب‌ماندگی، توسعه‌نیافتگی، درهای بسته اقتصادی (انزواگرایی) و فقر، مهم‌ترین تهدیدها علیه الگوی سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی به شمار می‌رفت (Xiaoping, 1975-1982). بر همین اساس، او نوسازی اقتصادی را ضرورت حیاتی کشور

می‌دانست که در چهارچوب نوسازی چهارگانه تجلی یافت و در آن نگرش «جنگ و انقلاب» دوره مائو جای خود را به راهبرد «صلح و توسعه» داد. دنگ اقتصاد را بالاترین ارزش در اولویت دستور کار خویش قرار داد و آن را از حوزه سیاسی خارج و به تدریج به حوزه امنیتی انتقال داد.

بر اساس بینش یادشده، دنگ تلاش می‌کرد ماهیت تهدیدهای بخش اقتصادی را امنیتی جلوه دهد که ثبات و حاکمیت دولت/ حزب کمونیست چین را به خطر می‌اندازد. در دوره رهبری جیانگ زمین و هوجین تائو، اقتصاد همچنان بر سایر بخش‌ها ارجحیت دارد و در دستورکار رهبران این کشور اولویت دارد. تهدیدهای امنیتی به‌جامانده از دوره دنگ، همچنان پابرجا هستند و در سرتاسر دوره جیانگ و هوجین تائو ادامه دارند. نیاز به اصلاح اقتصادی، خصوصی‌سازی، اتخاذ سیاست درهای باز و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی سبب می‌شود که اقتصاد چین، بیش‌ازپیش به اقتصاد بین‌المللی پیوند یابد. این در حالی است که حفظ سطحی معین از ایمنی برای امنیت ملی چین، امری حیاتی به‌شمار می‌رود. با این حال، ماهیت این تهدیدها از نوع وجودی به‌شمار نمی‌رود. امنیتی‌سازی اقتصاد در دوره دنگ، جیانگ زمین و هوجین تائو مغایر با اصول امنیتی‌سازی مورد نظر امنیت فراگیر مکتب کپنهاگ به اقدامات فراقانونی منتهی نشد؛ زیرا دولت مرکزی هرگز از تمامی ابزارهای قدرت خود برای مقابله با تهدیدهای وارد بر امنیت اقتصادی چین استفاده نکرد. بنابراین، شاهد ناکارآمدی این جنبه از الگوی امنیت فراگیر مکتب کپنهاگ در تبیین فرایند امنیتی‌سازی در سه نسل رهبری چین (دوره دنگ، جیانگ زمین و هوجین تائو) هستیم (محروق، 1391: 198 تا 200).

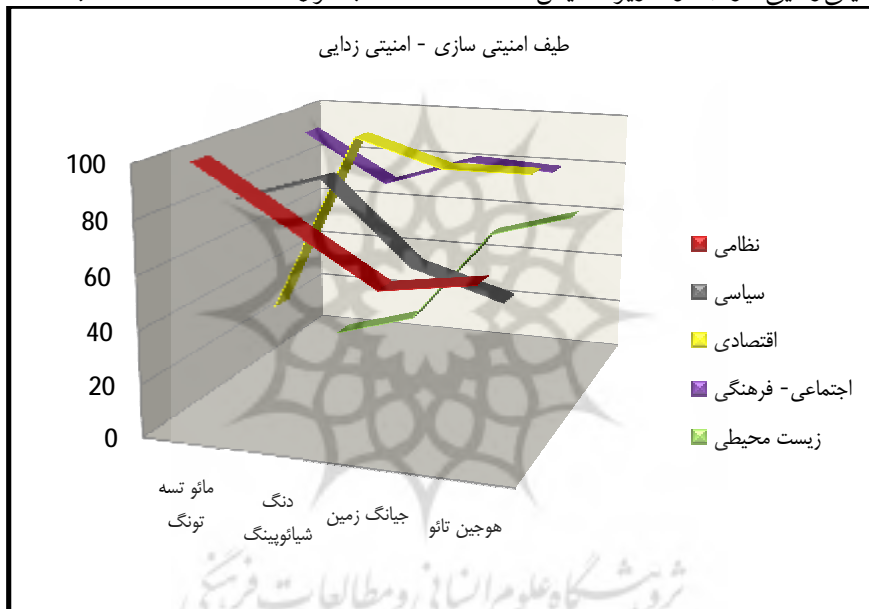
ارزیابی و بررسی‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که در تمامی سال‌های پس از انقلاب در چین، مسائل اجتماعی فرهنگی تهدیدی وجودی برای بقای دولت/ حزب کمونیست چین بوده است بنابراین، ماهیت تهدیدها برای بخش اجتماعی فرهنگی با فراز و فرودهایی همواره تهدیدی وجودی بوده است؛ زیرا بخش اجتماعی و فرهنگی واجد بیشترین ارزش برای ثبات بوده و باید حفظ می‌شد. چنین به نظر می‌رسد که تهدیدهای بخش این بحث، بسیار متنوع‌تر از سایر تهدیدهای وارد بر امنیت فراگیر چین تلقی شده است. مهم‌ترین تهدید مشترک در

دوره‌های مختلف عبارت بودند از: درگیری‌های قومی و مذهبی، قطبی شدن اقتصاد و تقابل اقتصاد شهری و روستایی، فقر، فساد، تضادهای طبقاتی، دیوان‌سالاری و شورش‌های جدایی‌طلبی (Hsiung, 2004). در دوره مائو، «انقلاب فرهنگی» به امنیتی‌شدن این بخش انجامید. دنگ موفق شد انقلاب فرهنگی دوره مائو را امنیتی‌زدایی کند و به سمت سیاسی‌شدن پیش برد؛ اما بخش اجتماعی فرهنگی همچنان در سراسر دوره دنگ امنیتی باقی ماند. این امر به این دلیل بود که تهدیدها این بخش همچنان به‌مثابه تهدیدی وجودی، دل‌مشغولی اصلی رهبری و حزب کمونیست چین به شمار می‌رفت.

بررسی بیانات و سیاست‌های رهبران نسل سوم و چهارم دلالت دارند بر اینکه در کنار تهدیدهای سنتی همانند مسائل قومی ملی، نابرابری اجتماعی، فساد دولتی، فقر، شورش‌های جدایی‌طلبی، جهانی‌شدن و غیره، تهدیدهای جدید متأثر از تحولات نوین داخلی و بین‌المللی نیز ثبات اجتماعی و سیاسی چین را هدف قرار دادند؛ به‌گونه‌ای که ماهیت تهدیدهای جدید در مقایسه با دوره‌های گذشته، به‌مراتب متنوع‌تر و پیچیده‌تر شده‌اند (Minzner, 2005:2). تشدید قطب‌بندی اقتصادی در راستای خطوط جغرافیایی (به عبارت دیگر، مناطق ساحل در مقابل مناطق خشکی) و خطوط صنعتی (یعنی مناطق شهری در مقابل مناطق روستایی)، بیماری‌های همه‌گیر مثل سارس، ایدز و آنفولانزای مرغی، ناآرامی‌های اجتماعی، جرایم و قاچاق دارو و مهم‌تر از همه فساد، به‌ویژه فساد دولتی، سبب شده‌اند تا بخش اجتماعی فرهنگی همچنان امنیتی باقی بماند (Scott Tanner, 2004: 138-140).

همان‌طور که پیش از این ذکر شد، در بخش زیست‌محیطی و در بررسی سیاست‌های چهار دوره این بحث، آشکار می‌شود که در دوره مائو و دنگ شیائوپینگ، به دلیل جنگ سرد در عرصه نظام بین‌الملل و اولویت توسعه نظامی و سپس اقتصادی در پیشبرد سوسیالیسم انقلابی در عرصه داخل، به محیط‌زیست توجه نشده است. در این دو دوره، تهدیدهای سنتی در دستور کار سیاسی رهبران قرار داشت؛ به‌گونه‌ای که بخش زیست‌محیطی قربانی پیشبرد آن دو سیاست شد. بنابراین، دو نسل نخست رهبران چین، برخلاف دیدگاه مکتب کپنهاگ، هرگز بخش زیست‌محیطی را تهدیدی وجودی و حتی تهدید سیاسی برای اهداف مرجع خود

نمی‌دانستند. در دهه 1990، متناسب با تهدیدهای جدید امنیتی و در نتیجه، تحولات پس از جنگ سرد، هم‌زمان با آشکار شدن پیامدهای ناگوار ناشی از نادیده‌گرفتن بخش زیست‌محیطی، توجه به مسائل مربوط به محیط‌زیست در دستورکار رهبران نسل سوم و چهارم رهبری قرار گرفت. با این حال، یافته‌های پژوهش حاضر با بررسی و ارزیابی تهدیدهای بخش زیست‌محیطی تصریح دارد که هیچ روند صریح امنیتی‌سازی، دست‌کم در اوضاع کنونی، مشاهده نمی‌شود که با چهارچوب نظری امنیت فراگیر مکتب کپنهاگ انطباق داشته باشد. در مجموع، طیف امنیتی‌سازی و امنیتی‌زدایی در جدول زیر نمایش داده شده است (محروق، 1391: 205 تا 207).



نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر تلاش شد راهبردهای امنیت ملی جمهوری خلق چین را با استفاده از مبانی، اصول و گزاره‌های اصلی نظریه امنیت فراگیر مکتب کپنهاگ سنجیده و ارزیابی شود تا میزان انطباق و قابلیت تطبیق اصول و مبانی انتزاعی مکتب مزبور با واقعیت عینی راهبردهای چین راستی‌آزمایی شود. نخستین دستاورد پژوهش پیش رو این است که بر مبنای چهارچوب مکتب کپنهاگ در بررسی راهبرد امنیت ملی چین، اثبات شد که مفاهیم استفاده‌شده در این نظریه به‌ویژه مفاهیمی

مثل امنیتی‌سازی، امنیتی‌زدایی، سیاسی‌شدن و غیره، زمانی که رویاروی واقعیت بیرونی چین قرار می‌گیرند، واجد هم‌پوشانی بوده و مرزی متمایزکننده بین آنها وجود ندارد. به همین سبب، خلط مبحث در بررسی بخش‌های مختلف، به‌وفور دیده می‌شود که این مسئله، پیچیدگی و درهم‌تنیدگی مفهوم امنیت، ابعاد و منابع تعریف آن در عصر جدید را نشان می‌دهد. بنابراین، برخی موضوع‌های امنیتی در بخش‌های مختلف با هم هم‌پوشانی دارند و به‌تنهایی در یک بخش قرار نمی‌گیرند. به عنوان مثال، در بخش نظامی، چنان‌که داده‌ها بر آن دلالت دارند؛ بخش‌های نظامی و اجتماعی فرهنگی با هم هم‌پوشانی داشتند. همچنین، بین بخش‌های اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی در موضوع‌های مختلف همچون فساد، رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی و همچنین تأثیر و تأثر اقتصاد و محیط‌زیست به‌مثابه توسعه پایدار، هم‌پوشانی و تداخل دیده شده است.

دست‌آورد دوم این است که تأکید مکتب کپنهاگ بر مرزبندی بین امنیتی‌سازی و سیاسی‌شدن رد می‌شود. به عبارت دیگر، نمی‌توان مرزی مشخص بین امنیتی‌سازی و سیاسی‌شدن ترسیم کرد. از سوی دیگر، نخبگان با نفوذ در چین بر اساس سلسله‌اولویت‌های بخشی (جزء‌نگرانه)¹ به مؤلفه‌های پنج‌گانه می‌نگرند و بر همین اساس، به امنیتی‌شدن و امنیتی‌زدایی از آنها همت می‌گمارند؛ بنابراین، به هر بخش به‌مثابه کل توجه نمی‌شد. برای مثال فساد، عنصری از مؤلفه اجتماعی فرهنگی امنیتی می‌شد و به بقیه عناصر تسری می‌یافت؛ اما لزوماً سایر موضوع‌های مطرح در مؤلفه اجتماعی فرهنگی امنیتی نمی‌شدند. این تفکیک موضوعی، در عمل مؤلفه‌های پنج‌گانه مکتب کپنهاگ را که از نوعی تصلب و انسجام برخوردارند، دستخوش پراکندگی و بی‌نظمی می‌کند. داده‌های این پژوهش شواهدی فراوان از این پراکندگی را در چهار دوره رهبری چین پیش روی ما قرار داده است.

بنابراین، نظریه امنیت فراگیر مکتب کپنهاگ و مباحث بوزان و ویور، تأثیر مستقیم بر چگونگی تعریف «امنیت ملی» و تنظیم سیاست‌های امنیتی جمهوری خلق چین از سوی سیاست‌گذاران امنیتی نداشته و ندارد؛ زیرا با وجود رشدی انکارناپذیر دغدغه‌های امنیتی غیرستتی و سیاست‌ها در گروه سیاست‌گذاری امنیتی

این کشور، واقع‌گرایی همچنان چشم‌انداز راهنمای سیاست‌گذار امنیتی این کشور به شمار می‌رود. همچنین نتایج نشان می‌دهند که به دلایل گوناگون مثل مشخص نبودن مرز بین بخش‌های پنج‌گانه مدنظر مکتب‌کپنهاگ، هم‌پوشانی موضوعی، نامتعیین بودن امنیتی‌سازی و سیاسی‌سازی مکتب‌کپنهاگ، در بسیاری مواقع توان تحلیل تحولات امنیتی چین را ندارد.



کتابنامه

- ابراهیمی، نبی‌الله، (1386). «تأملی بر مبای مکتب کپنهاگ»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست‌ویکم، ش 82: 429 تا 449.
- امیدوارنیا، محمدجواد، (1376). امنیت در قرن بیست‌ویکم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- بوزان، بری، (1378). مردم، دولت‌ها، هراس، تهران: مطالعات راهبردی.
- تسه دونگ، مائو، (1358). منتخب آثار، جلد چهارم، تهران: سازمان انقلابی.
- سلمانی، (1386). «گفت‌وگوی علمی: اصول و مبانی تحلیل امنیت (یافته‌ها و کاستی‌های مکتب کپنهاگ)»، تهران: نگرش راهبردی، شماره 77 و 78: 139 تا 154.
- شاهنده، بهزاد؛ طاهایی، سیدجواد (1383). چین نو: دنگ شیائوپینگ و اصلاحات، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- داربی شر، یان دنیس، (1368). تحولات سیاسی در جمهوری خلق چین، مترجم: عباس هدایت وزیری، تهران: انقلاب اسلامی.
- کلربرزر، ماری، (1368). جمهوری خلق چین: 1985-949، مترجم: عباس آگاهی، تهران: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- محروق، فاطمه، (1391). «راهبرد امنیت ملی چین در دوران مائو، دنگ و پسادنگ: تداوم و تغییر امنیتی‌سازی و امنیتی‌زدایی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران.
- Austin, J.L. (1962). How to do Things with words? Oxford: Clarendon Press.
- Buzan, B. (1991). 'Peoples States and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era, New York, NY: Harvester Wheatsheaf.
- _____, & Little, R. (1996). Re conceptualizing anarchy: structural realism meets world history. *European Journal of International Relations*, 2, 4, 499-516.
- _____, & Waever, O. (1997). 'Slippery? cotradictory? socially untenable? The Copenhagen School replies'. *Review of International Studies*. 23, 241-250.
- _____, & Waever, O., & Wild, J.(1998). Security: A new framework for analysis, Boulder, Co: Lynne Reiner.

- China's Government's Office. (1991). China's national defense white paper. China's Government's Official Web portal. Retrieved from www.Gov.cn
- _____ (1993). China's national defense white paper. China's Government's Official Web portal. Retrieved from www.Gov.cn
- _____ (1995). China's national defense white paper. China's Government's Official Web portal. Retrieved from www.Gov.cn
- _____ (1998). China's national defense white paper. China's Government's Official Web portal. Retrieved from www.Gov.cn
- _____ (2001). Identity, communities and foreign policy, in Lene Hansen & Ole Wæver (Eds.). *European Integration and National Identity: The challenge of the Nordic States*, London: Routledge, 20-50.
- _____ (2004). "Aberystwyth, Paris, Copenhagen New Schools in Security Theory and the Origins between Core and Periphery", Paper presented at the ISA Conference Montreal March.
- _____ (2004). China's national defense white paper. China's Government's Official Web portal. Retrieved from www.Gov.cn
- _____ (2005). White Paper on Peaceful Development Road Published. China's Government's Official Web portal.
- _____ (2007). The people's republic of China. Routledge Publisher, 1, 1182-1204.
- _____ (2010). China's national defense white paper. China's Government's Official Web portal.
- _____ (2010). The people's republic of China. Routledge Publisher, 1, 1233-1236.
- _____ (2011). The people's republic of China. Routledge Publisher, 1, 1244-1262.
- National Development and Reform Commission (NDRC) (2007, June 4). China's National Climate Change Program..National Development and Reform Commission (NDRC). Retrieved from www.China.org.cn
- China's Statistical Year book (2010). Various Edition. China Statics Press. Retrieved from <http://www.stats.gov.cn>
- Chu, Y., Lo, C., & Myers, R. (Eds.). (2004). *The New Chinese Leadership: Challenges and Opportunities after the 16th Party Congress*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Derrida, J. (1982). *Margins of Philosophy*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Farber, A. D. (2011, August 25). 'The challenge of climate change adaptation: Learning from national planning efforts in Britain, China, and the USA'. *Journal of*

- Environmental Law,1-24.
- Feng, H. (2005). "The Operational Code of Mao Zedong: Defensive or Offensive Realist?". *Security Studies*, 14.4.
- Feng, X. (2005). "US factor in Japan becoming a military power", Trans. By open source center. *Liaowang*, 32.
- Finkelstein, D. M. (2000). 'China Reconsiders Its National Security: The Great Peace and Development Debate of 1999'. Arlington, VA: CNA Corporation.
- Harding, H. (1997). *The Chinese state in crisis, 1966—9*. In *The Politics of China: The Era of Mao and Deng*. Second edition. Roderick, Macfarquhar Ed. Cambridge University Press.
- Liu, X., & Gill, B. (2007). "Assessing China's response to the challenge of environmental health". Woodrow Wilson International Center for Scholars.
- Minzner, C. (2006). Xinfang: 'An alternative to formal Chinese legal institutions'. *Stanford Journal of International Law*,42, no. 1, 133-5.
- Scobell, A., & Wortzel, M. L. (2002, September). "China's growing military power: perspectives on Security, ballistic missiles, and conventional capabilities". Strategic studies institute.
- The Europa World Year book. (2005). *The people's republic of China*. Routledge Publisher, 1, 1138-1137.
- _____. (2009). *The people's republic of China*. Routledge Publisher, 1, 1217-1236.
- The National Intelligence Council. (2009, April). *China: The impact of climate change to 2030*. US National Intelligence Council (NIC). 2009-02D.
- Tung-chou, K. (2002, October, 20). PLA takes charge of Taiwan Affairs Department to prepare for military action against Taiwan. In *Hong Kong Singtao jihpao*
- Wæver, O. (1995). "Securitization and Desecuritization". In Lipschutz, R.D. *On Security*, New York: Columbia University Press.
- Wæver, O. (2004). *Peace and Security – Two concepts and their relationship*, In Guzzini, Stefano, Jung, Dietrich. *Analysis and Copenhagen Peace Research*. (London: Routledge), 51-65.
- Waltz, K. N. (1989). *The Origins of War in Neorealist Theory*, in R. Rotberg and T. Rabb, (Eds.). *The Order and Prevention of Major Wars*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Williams, M. C. (2003). "Words, images, enemies: Securitization and international politics". *International Studies Quarterly*, 47, 511-531.

- Yuejin, I. (Eds.). (2004). *The Science of National Security*. Beijing: China university of Political science and Law publishing house.
- Zheng, Y., & Tok, S.k. (2007), October. "Harmonious society and harmonious world:" China's policy discourse under Hu Jintao. *The University of Nottingham, China policy institute*. Briefing Series. Issue 26. Retrieved from www.Chinapolicyinstitute.org
- Zhou, X. (2006). Remarks on China's trade balance and exchange rate. *CIRAS*. Retrieved from www.pbc.gov.cn





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی